



پایان زورگویی



بعضی وقت‌ها یکی پیدا می‌شود که فکر می‌کند از دیگران قوی‌تر است و می‌خواهد به دیگران زور بگوید. بچه‌های مدرسه هم این مشکل را داشتند. این جور وقت‌ها باید چه کار کرد؟

مریم داد زد: «زود خوراکی‌هایتان را بخورید! دارد می‌آید! اگر برسد، دیگر خوراکی بی‌خوراکی! همه را می‌خورد.» بچه‌ها تند و تند مشغول خوردن خوراکی‌هایشان شدند اما گلی حواسش نبود. داشت به گریه‌ای که گوشه‌ی حیاط مدرسه می‌ومیو می‌کرد نگاه می‌کرد که مینا از راه رسید. بچه‌ها با عجله ته ساندویچ‌هایشان را توی دهانشان چپاندند و دویدند تا بازی کنند. گلی تازه می‌خواست ساندویچش را بخورد که مینا ساندویچ را از دستش بیرون کشید و با خنده مشغول خوردن شد. گلی خواست حرفی بزند اما مینا سرش داد کشید.

گلی که حسابی ترسیده بود، دوید و برگشت سر کلاس. یک گوشه نشست و مشغول گریه شد. خیلی زود زنگ خورد و بچه‌ها برگشتند سر کلاس. گلی هنوز نشسته بود و مثل باران بهاری اشک می‌ریخت که خانم معلم آمد توی کلاس. همه بلند شدند و سلام کردند. به جز مینا که مشغول قورت دادن آخرین لقمه ساندویچ گلی بود و گلی که هنوز داشت گریه می‌کرد. خانم معلم تا چشمش به گلی افتاد، با تعجب گفت: «چی شده گلی جان؟ چرا گریه می‌کنی؟! گلی چیزی نگفت. یکی از بچه‌ها از ته کلاس داد زد: «تقصیر میناست. همیشه کار اوست. همیشه خوراکی بچه‌ها را به زور می‌گیرد و می‌خوره. امروز هم خوراکی گلی را خورد.» خانم معلم با ناراحتی به مینا نگاه می‌انداخت و پرسید: «این حقیقت داره؟» مینا سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. خانم معلم سرش را تکانی داد و به گلی گفت: «به جای گریه کردن بهتره با شجاعت از حقّ دفاع کنی.» بعد رو کرد به همه‌ی بچه‌ها و گفت: «شما دانش‌آموزان دانایی هستین. باید شجاع باشین. خودتون می‌تونین از حقّتون دفاع کنین، شجاعت یعنی نترسیدن و زیر بار زور نرفتن. وقتی که شجاع باشیم، کسی نمی‌تونه به ما ظلم کنه. حالا می‌خوام براتون به قصه واقعی تعریف کنم. سال‌ها پیش توی کشور ما، شاهی زورگو بود که می‌گفت: فقط باید به حرف او گوش کنند و همه ثروت کشور را برای خودش می‌خواست. هر کسی را هم که با او مخالفت می‌کرد، از سر راهش برمی‌داشت و نابود می‌کرد. تا این که سرانجام مردم با هم متحد شدند و پیرو جوون با شجاعت جلوی ظلم شاه ایستادن و او رو از کشور بیرون کردن. شما هم خوبه مثل دانش‌آموزانی که سال‌ها قبل روز ۱۳ آبان سال ۵۷ برای دفاع از حقّشان ساکت ننشستن و در کنار مردم، در مقابل زورگویی شاه ایستادند، شجاع باشید و از حقّتون دفاع کنین.»

